



زبان تاریخی قرآن نمادین یا واقع نمون

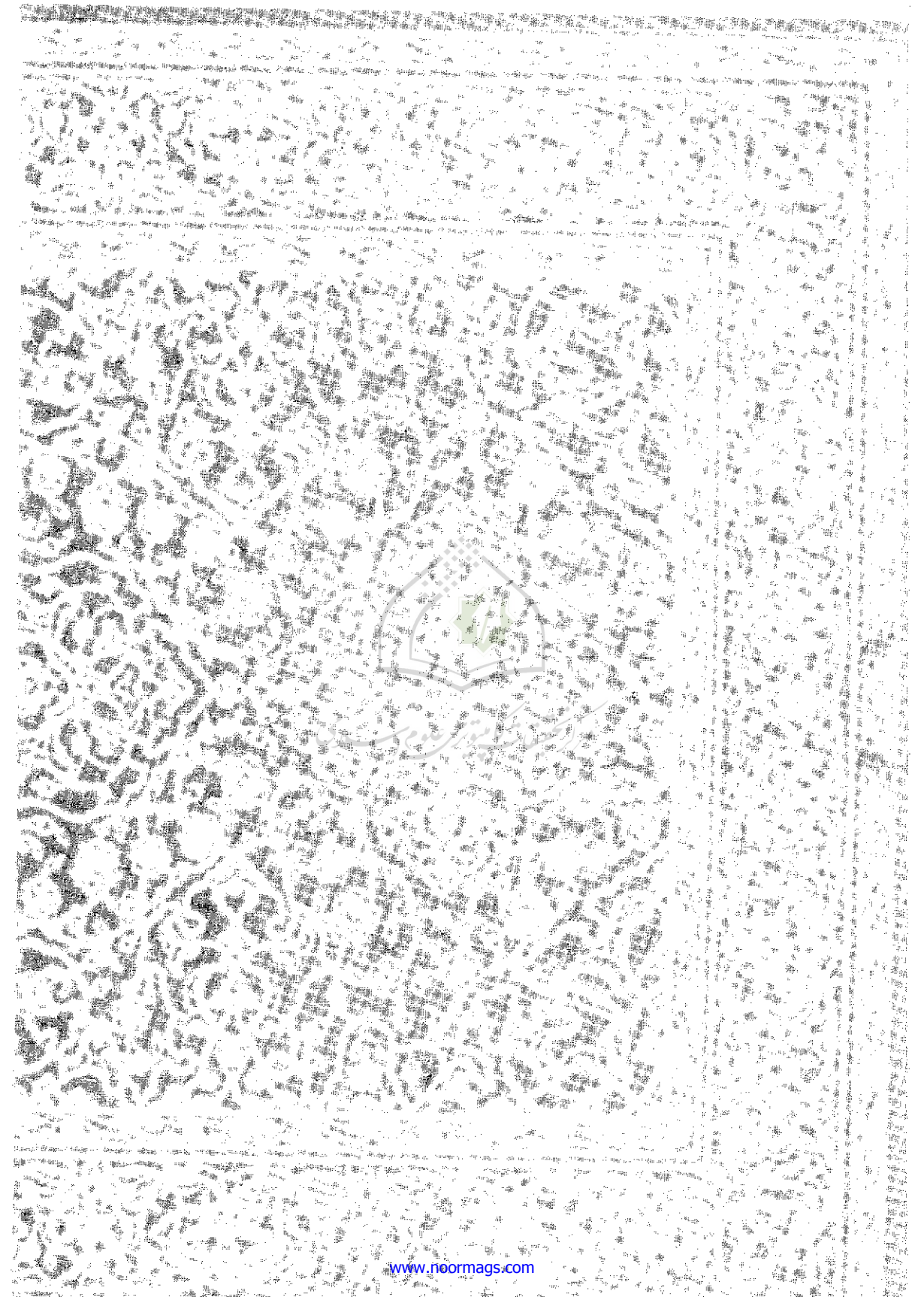
مصاحبه شونده: معرفت، محمد هادی
علوم قرآن و حدیث :: پژوهش های قرآنی :: پاییز و زمستان 1382 - شماره 35 و 36
از 182 تا 199
آدرس ثابت : <http://www.noormags.com/view/fa/articlepage/7702>

دانلود شده توسط : علی رضانی
تاریخ دانلود : 1393/06/04 01:22:32

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



پایگاه مجلات تخصصی نور



گنگو گو



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

✓ زبان تاریخی قرآن؛ نمادین یا واقع نمون

زبان تاریخی قرآن نمادین یا واقع نمون

در گفت وگو با استاد معرفت

در باب قصص و تواریخ یاد شده در قرآن کریم ، سه دیدگاه ارائه شده است : دیدگاه نخست ، این داستانها را واقعیت و حقیقت عینی می داند که به منظور تعلیم و تربیت مخاطبان آورده شده است .

نظریه دوم ، این است که این داستانها جنبه سمبلیک و نمادین دارد و نوعی تخیل و صحنه سازی است که قرآن کریم در جهت هدف ارزشمند هدایت و تربیت و نمایانندن ارزشها و ضد ارزشها از آن سود جسته است .

دیدگاه سوم که در سالهای اخیر مطرح شده و ((اندیشه نوین اسلامی)) عنوان گرفته ، از یک سو - به زعم خود - با عدم تأیید رویدادهای تاریخی قرآن از سوی شواهد علمی و منابع اصیل تاریخی رو به روست ، و از سوی دیگر و حیاتی بودن قرآن را باور دارد، بدین رو در پاسخ و دفاع از حقانیت قرآن ، می گوید: هر چند این گونه رویدادها- مانند داستان موسی و فرعون - واقعیت تاریخی ندارد، اما از آنجا که در میان مخاطبان عصر نزول به عنوان ادبیات فولکلور رایج بوده و ملت عرب آن را باور داشته ، قرآن با هدف هدایت و تربیت مخاطبان و هم نوا با قوم ، از آنها سود جسته و بدانها استناد کرده است ، اما این هرگز به معنای پذیرش آن رویدادها نبوده و نیست .

استاد آیت الله محمدهادی معرفت در این گفت وگو پس از ارائه گزارشی گسترده از این دیدگاه ، آن را مردود شمرده و دفاع ناآگاهانه از قرآن می شمارد. و سپس دیدگاه نخست را قابل اثبات می داند. وی در کتاب اخیر خود ((شبهات و ردود)) که پس از سالها تلاش علمی انتشار یافته شواهد و مستندات قصص قرآنی را در فصل پنجم یادآور شده است . کتاب یاد شده پیش از این در شماره ۳۳ این فصلنامه معرفی شده است .

● پژوهش های قرآنی: با سپاس از حضرت عالی؛ درباره قصص قرآنی و اینکه آنچه در قرآن بیان شده زبان واقعیت است یا زبان نمادین و تمثیل، و آیا اساساً قرآن از عنصر تخیل در جهت تربیت و هدایت سود جسته یا نه؟ نظر حضرت عالی چیست و آیا تحقیقات تازه ای در این زمینه داشته اید؟

استاد معرفت: در رابطه با قصص قرآنی سه نظریه وجود دارد؛ نظریه اول این است که این داستان ها واقعیت و حقیقت عینی دارد و قرآن برای تربیت انسان ها از قضایای عینی شاهد جسته و از حوادث واقعی بهره گرفته است، زیرا یکی از اصول تربیت صحیح این است که شواهدی که ارائه می شود تخیلی نباشد.

نظریه دوم این است که این قصه ها جنبه سمبلیک دارد و نوعی تخیل و صحنه سازی است، یعنی برای حسن یا قبح یک عمل، یا یک صفت، یا یک حالت، صحنه ای تخیلی ایجاد می کند تا از آن برای اثبات مدعا که همان حسن و قبح و زشتی و زیبایی آن صفت یا عمل باشد بهره جوید.

این نظریه که شاید عمر آن چند دهه باشد؛ می گوید قرآن از عنصر تخیل استفاده کرده و هدف او تربیت است؛ مانند کتاب کلیله و دمنه که کتابی تربیتی-اخلاقی است و برای نشان دادن حسن یا قبح برخی از صفات و کمالات؛ صحنه های تخیلی ارائه می دهد. مثلاً برای اینکه انسان باید کوشش و همت داشته باشد، تنبلی را برای رسیدن به هدف باید کنار بگذارد، و برای مجسم کردن این آرمان و اثبات زیبایی و حسن این صفت یا حالت، یک صحنه نمایش می دهد که همان داستان لاک پشت و خرگوش باشد؛ که این دو با هم مسابقه گذاشتند برای رسیدن به فلان درخت. خرگوش با خود فکر کرد که تا لاک پشت خود را تکان دهد و به هدف برسد مدت زیادی طول می کشد، بهتر است من چرتی بزنام تا وقتی لاک پشت به درخت نزدیک شد من با یک خیز از او جلو بزنام و مسابقه را ببرم. با این برنامه ریزی خوابید، و وقتی بیدار شد که لاک پشت به درخت رسیده بود و کار از کار گذشته بود.

این صحنه سازی تخیلی است، چرا که قطعاً چنین داستانی اتفاق نیفتاده است.

ولی این روش تربیتی برای کودکان و نوجوانان است. البته کلیله و دمنه در سطح بالا نوشته شده و در واقع کتابی تربیتی اخلاقی است که مخصوص کودکان هم نیست و به کار سنین بالا هم می‌آید.

اما باید توجه داشت این روش، از نظر علم تعلیم و تربیت، روش درستی نیست؛ زیرا شاهد یک مدعا باید شاهد صدق باشد نه تخیل. اثبات حسن یک صفت، بر مبنای تخیل ممکن نیست. اگر حکایتی که می‌خواهد شاهد زشتی یا زیبایی یک عمل باشد زیربنای آن خیال و تخیل باشد نمی‌توان بنای بلند یک ارزش را بر روی آن بنیاد نهاد؛ چرا که با روشن شدن این حقیقت که زیر بنا تخیل و توهم است تمام آن مبنا فوراً فرو خواهد ریخت. اگر بخواهیم همه فضائل و رذایل اخلاقی را بر این پایه بنا کنیم ممکن است چند صباحی در مخیله طفلی اثر بگذارد، ولی همین که این کودک به رشد رسید و فهمید که این پایه سست است، بنایی که بر روی آن ساخته شده بود درهم می‌ریزد و نتیجه نمی‌دهد و چه بسا نتیجه معکوس دهد.

اینکه در بسیاری از جوامع بشری مسأله اخلاق را زیر سؤال برده‌اند به همین دلیل است که اخلاق و ارزش‌های اخلاقی را اموری اعتباری می‌دانند. می‌گویند شما رفتارهایی را حسن یا قبیح شمرده‌اید؛ ولی مدعایی است بدون شاهد حقیقی. لذا نتیجه معکوس دادن آن بیشتر است. کتاب گلستان سعدی کتابی اخلاقی-تربیتی است و تمامی حکایت‌هایی که در هر باب برای صحت مدعا نقل می‌کند واقعی است و فرق آن با کلیله و دمنه در همین است که او از تخیل استفاده کرده، ولی این از واقعیت استمداد کرده. این روش سعدی روش درستی است.

اصولاً در باب تربیت؛ باید توجه داشت، تربیت، امری واقعی است؛ نه اعتباری. متخلّق شدن به اخلاق حسنه و کریمه و فضائل عالیّه انسانی، واقعیات است؛ نه اعتباریات. اگر واقعی است باید شاهد آن هم از واقعیات باشد. شما فکر می‌کنید روشی که سعدی گرفته از کجا گرفته؟ از قرآن گرفته. و گر نه صحنه‌سازی که هنر نیست، مغالطه‌گران هم برای اثبات یک باطل از همین روش استفاده می‌کنند و بایکی دو قصه خیالی، ضد ارزشی را ارزش جلوه می‌دهند.

اما اخیراً نظریه‌ای تازه مطرح شده که نظریه سوم است و عنوان آن «الفکر الاسلامیّ» الحدیث است؛ یعنی اندیشه نوین اسلامی. مطرح کنندگان این نظریه نیز افرادی مؤمن، متدین، دانشمند و مدافع قرآن هستند، یعنی در مقام دفاع از قرآن و حریم قرآن

این نظریه را مطرح کرده اند و لذا این حرکت از مصر در همین دهه اخیر شروع شده و در پی آن است که به آنچه احیاناً ادعا می شود مبنی بر اینکه این داستان های قرآنی یا آداب و رسوم جاهلی که در قرآن انعکاس یافته با واقعیت های تاریخ سازگار نیست، سروسامان دهد و در مقام دفاع برآید.

راهی که اخیراً مطرح شده که همان اندیشه اسلامی نوین باشد می گوید قرآن از باورهای عرب استفاده کرده؛ اما اعتراف نکرده، یعنی قرآن برای استشهاد و اثبات مدعاهای خود در جهت تربیت و ترویج فضائل از باورهایی که عرب داشته استفاده کرده؛ و این تقریباً همان فنّ جدل و خطابه است که مسلم و پذیرفته شده است. یعنی انسان برای اثبات مقصود خودش، از مطلبی که خصم پذیرفته و باور دارد استفاده کند؛ بدون اینکه آن را خودش قبول داشته باشد. ولی چون طرف مقابل پذیرفته و باور دارد از آن به عنوان پل برای رسیدن به هدف استفاده می کند. این مانعی ندارد. قرآن هم همین کار را کرده است؛ به هیچ یک از این باورهای عرب که به عنوان شاهد آورده اعتراف نکرده است.

کسانی که نظریه سوم را باور دارند، این سخنان را در سنگر دفاع از قرآن اظهار می کنند، تا بگویند اگر در قرآن بعضی از حوادث تاریخی یا برخی مطالب بر خلاف تاریخ یا بر خلاف علم وجود دارد شما به قرآن خرده نگیرید؛ چون قرآن خودش اینها را قبول ندارد، بلکه اینها را به عنوان ابزار استفاده کرده و در مقام خطابه و جدل گفته است، و این راه عقلانی است که انسان از باورهای طرف بهره بگیرد برای هدف تربیتی بدون اینکه هیچ گونه اعترافی داشته باشد.

مثال فارسی بزنم؛ در فارسی مثالی داریم «نوشدارو پس از مرگ سهراب». این ضرب المثل میان ما رایج است، ما آن را در جایی به کار می بریم که می خواهیم بگویم باید هرکاری را به جایش انجام دهیم، یعنی انسان اگر فرصت را از دست داد و وقتش گذشت هرگونه کوشش و تلاش دیگر بیهوده است. این هدف مقدسی است؛ یک پند، یک موعظه، یک تربیت، و یک نکته اخلاقی است. این ضرب المثل را از یک افسانه گرفته اند؛ چون ما در تاریخ نه رستمی داریم نه سهرابی داریم؛ نه افراسیابی، همه اینها افسانه است، ولی متداول است و هیچ گونه اشکالی ندارد که انسان بر مبنای یک افسانه که پذیرفته شده یک ملّتی است ضرب المثلی را اقتباس کند.

قرآن همین گونه است و اساساً به هیچ یک از حوادث تاریخی که در قرآن آمده،

مانند قصه طوفان، قضایای نمرود، داستان فرعون و موسی، ماجرای شکافتن دریا و... باور ندارد. تمام اینها یک سری از باورهای عرب بود و قرآن از اینها استفاده کرده است، پس اعتراض نکن که: طوفان چه؟ قصه شکافتن دریا یعنی چه؟ زیرا پاسخ می‌دهیم که عرب اینها را باور داشته و قرآن از اینها استفاده کرده، شما به گردن قرآن نگذارید که به چیزی که واقعیت ندارد گردن نهاده، نه گردن نهاده، بلکه فقط خواسته به عنوان یک پل استفاده کند. نظریه قبلی می‌گفت اینها همه صحنه‌سازی است و صحنه‌های تخیلی؛ این نظریه می‌گوید اینها باورهای عرب است، قصه‌های مردمی و افسانه‌های بومی و فولکلوریک عرب است، و قرآن خواسته از اینها استفاده کند؛ به عنوان ابزار و به عنوان پل؛ اما اینکه اصل حادثه را بپذیرد این گونه نیست.

این پاسخی به غربی‌ها است که می‌گویند قرآن شما چون دربردارنده یک سری مسائل بی‌اساس است پس نمی‌تواند وحی باشد، بلکه ساخته و پرداخته تخیلات پیامبر اکرم (ص)، و در نتیجه ساخته بشر است. می‌خواهد جواب دهد که هیچ منافاتی ندارد که وحی باشد، ولی هیچ‌گونه اعترافی به این وقایع که شما می‌گویید بی‌اساس است نداشته باشد.

این گروه (صاحبان نظریه سوم) چنان که دیده می‌شود از قرآن دفاع می‌کنند و حسن نیت هم دارند.

پرسش اصلی همین است که اکنون چه باید کرد؟ آیا نظریه اول را که می‌گوید همه قرآن واقعیت و عینیت دارد، بپذیریم؟ جواب آنها را که می‌گویند این رویداد به اثبات نرسیده چه بدهیم؟

این نظریه «الفکر الاسلامی الحدیث» چنان گسترش یافته و شایع شده و همه جا را گرفته که به دانشگاه‌های ما نیز رسیده است. البته از مصر شروع شده است.

کسانی را که این نظریه را باور دارند نمی‌توان بی‌دین یا ضد قرآن دانست؛ بلکه آنان می‌گویند، از قرآن دفاع می‌کنیم، و گمان می‌کنند این سخنان، دفاع از قرآن است، بنابراین نباید چوب و چماق به دست گرفت که تو کافر و بی‌دین هستی، و گرنه می‌گوید: ببخشید با شما سخنی ندارم! باید دلائل قوی ارائه کرد، هنر اینجاست.

✽ این نظریه را در چه کتاب‌هایی می‌توان به صورت مشروح دید؟

استاد معرفت: کتاب «الفن القصصی فی القرآن» نوشته محمد احمد خلف الله

کتاب معروفی است که در رابطه با قصص قرآن نوشته شده، بعد دکتر خلیل عبدالکریم بر آن تعلیقاتی زد. خود محمد احمد خلف الله، مواردی از این دست را کم و بیش مطرح کرده، اما خلیل عبدالکریم در حاشیه بسیار گسترده تر مطرح کرده و در خیلی از موارد به مؤلف اعتراض کرده که چرا کوتاه آمده‌ای؟ و بعضی از این موارد را یک به یک بررسی کرده و با تفصیل و استدلال گفته اینها خرافی است و در این راستا شواهدی آورده است. سخن او چنین است:

«هنالك من یری من قصص القرآن کلها أو جلها هی مشهورات عامیة استندھا القرآن،

لا اعترافاً بها، بل معبراً للوصول الی غایته فی الهدایة و الارشاد...»

سپس سخن محمد احمد خلف الله را نقل می‌کند که قرآن در روش بیان خود بر پایه اعتقادات و تخیلات عرب و نه بر اساس حقیقت سیر می‌کند.

❁ در صورت امکان نمونه‌ای از مواردی را که در این کتاب مطرح شده توضیح

دهید.

استاد معرفت: خلف الله در این کتاب به عنوان نمونه مسأله جن را مطرح می‌کند که مشرکین اعتقاد داشتند جنیان از آسمان استراق سمع می‌کنند تا خبرهای آن را بشنوند و سپس بر کاهنان زمینی القا کنند؛ چنان که کاهنان ادعا می‌کردند از غیب آگاهی دارند و اسرار را می‌دانند. خلف الله عبارتی از فخر رازی نقل می‌کند که تشبیه درخت روئیده در جهنم به سرهای شیاطین در آیه «إِنَّهَا شجرة تخرج فی أصل الجحیم . طلعتها کأنه رؤوس الشیاطین» چه توجیهی دارد؛ با توجه به اینکه ما که سرهای شیاطین را ندیده‌ایم، پس چگونه خداوند آن درخت مزبور را به سرهای شیاطین تشبیه کرده است؟ فخر رازی می‌گوید: جواب‌هایی از این سؤال داده شده، نخستین جواب که همین نیز درست است این است که چون مردم بر این باور بودند که فرشتگان در نهایت نیک صورتی و نیک سیرتی هستند و شیاطین در نهایت زشت صورتی و زشت سیرتی هستند، لذا تشبیه انسانی در نهایت فضل و کمال به فرشته درست می‌نموده. همچنین تشبیه موجودی زشت و بدترکیب، باید به سرهای شیاطین باشد.

در کشف نیز ذیل آیه «لایقومون إلا کما یقوم الذی یتخبطه الشیطان من المس»

می‌گوید: بعضی انسان‌ها از قبرها که برانگیخته می‌شوند مانند شیطان زده بر می‌خیزند و این شیطان زدگی (جن زدگی) از پنداشت‌های عرب است که گمان می‌بردند شیطان

به سرانسان می‌زند که او دیوانه می‌شود، و «مس» به معنای جنون است، و بر اساس باور عرب، انسان در اثر تماس با فرد جَنّی عقلش درهم می‌ریزد، و مجنون نیز یعنی جنّ زده، و انکار جنّ نزد ایشان مانند انکار مسلمات است. بنابراین، عرب چنان جنّ را باور داشتند که گویی همواره آن را دیده‌اند.

خلف الله می‌گوید قرآن بر منوال این سبک ادبی سیر می‌کند تا باورهای کهن مشرکین را در هم ریزد، که این خود مرحله اول تبلیغ و دعوت اسلامی بود، چرا که در آغاز، زمینه این را فراهم می‌کرد که ادعا کنند، محمد نیز از کاهنان است و شیاطین او را از غیب آگاه می‌سازند و آنچه می‌گوید وحی آسمانی نیست. قرآن در پی ابطال این باور بود و به تدریج و با روش‌های مختلف به جنگ با این نگرش برخاست.

بر اساس آنچه قرآن می‌گوید، جنّ در کمین گاه‌هایی به استراق سمع می‌نشست: «نقعد منها مقاعد للسمع»، اما ستارگان و شهاب‌ها تیرهایی شد در کمین ایشان: «فمن یسمع الآن یجد له شهاباً رصداً». جنّیان حتی بعد از پیامبری رسول خدا (ص) و بعد از ظهور معجزات، سرقت‌هایی می‌کردند: «إِنَّا زَيْنَا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ. وَحَفَظْنَا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ مَارِدٍ. لَا يَسْمَعُونَ إِلَى الْمَلَأِ الْأَعْلَى وَيُقَذَّفُونَ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ. دَحُورًا وَلَهُمْ عَذَابٌ وَاصِبٌ. إِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ ثَاقِبٌ». پس قرآن می‌خواهد این ذهنیت را از سر عرب بیرون کند، می‌گوید بلکه این گونه بوده که استراق سمع‌هایی می‌کردند ولی ما طردشان کردیم و از شرشان خلاص شدیم.

این روش مبارزه قرآن در اول کار بود، اما با پیشرفت زمان و استقرار اسلام در محیط عربستان و شهرت یافتن معجزات، مسلمان‌ها باورشان شده که در واقع شیاطین بالا می‌رفته‌اند و ستاره‌ها به عنوان تیر شهاب به آنان اصابت می‌کرد و آنها را می‌زد و نابود می‌کرد. در اینجا قرآن به روش دیگری در مبارزه با این ذهنیت متوسل شد، لذا اعلام کرد که جنّیان اگر غیب می‌دانستند پس از وفات سلیمان آن همه عذاب و سختی متحمل نمی‌شدند:

«فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجِنَّ أَنْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ مَا لَبِثُوا فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ».

روش گفت و گوی قرآن، گاه به گونه‌ای است که مفسران را دچار اشکال می‌کند، چون مسائل را جدی می‌گیرند. بعد دنبال این بحث می‌روند که آیا اجرام سماوی قبل از پیامبر هم بوده یا نبوده؟ اگر بوده چگونه تبدیل به تیرها شده؟ و دچار زحمت می‌شوند؛ غافل از اینکه اینها همه تصورات عرب بوده که قرآن خواسته به گونه‌ای با اینها مبارزه

کند تا این باورهاشان را کم کم از میان ببرد.

محمد خلف الله به عنوان نمونه از فخر رازی نقل می‌کند که گفته است:

«می‌گویند علت آن این بوده که جن‌خبرهای آسمان را استراق سمع می‌کرد. پس چون محمد(ص) مبعوث شد، آسمان تحت حفاظت قرار گرفت و برای شیاطین کمین قرار داده شد. هر که از ایشان به قصد استراق سمع می‌رفت شهابی به سوی او پرتاب می‌شد و او را می‌سوزاند، تا مبادا خبرهای آنجا را به زمین آورد و به مردم برساند و کار پیامبر را سخت کند و مردم را دچار تردید سازد. به همین جهت شهاب‌ها می‌باریدند. و معنای آیه «و جعلناها رجوماً للشیاطین» همین است. اما برخی چندین اشکال بر این کرده‌اند:

یک. شهاب باران که در کتب پیشینیان هم بوده مخصوص دوره پیامبر نیست. زمین وقتی گرم می‌شود گاز خشک از آن متصاعد می‌شود و با آتش موجود در سطح پایین تر از فلک، تماس پیدا می‌کند و اشتعال آن به صورت شهاب در می‌آید.
دو. چگونه جن با اینکه می‌دیدند هزاران نفرشان سوختند باز هم بالا می‌رفتند و کار آنها را تکرار می‌کردند؟

سه. اگر می‌توانستند نفوذ کنند چگونه لایه‌های آسمان را می‌شکافته‌اند؟ و اگر نمی‌توانسته‌اند چگونه اسرار آسمان را از فاصله‌ای دور می‌شنیدند؟ اصلاً چرا سخن فرشتگان را که در سطح زمین می‌آمدند، استراق سمع نمی‌کردند؟
چهار. چرا ملائکه از گفتن خبرهای آینده سکوت نمی‌کردند؛ تا در نتیجه جنی‌ها آن اخبار را بشنوند؟

پنجم. شیاطین (که طبعاً همان جتیان‌اند) که از آتش آفریده شده‌اند، و آتش که آتش را نمی‌سوزاند.

شش. اگر شهاب باران‌ها برای حفاظت و سلامت و حی بر پیامبر بود، چرا بعد از پیامبری و بعد از وفات پیامبر ادامه پیدا کرد.

هفت. این شهاب باران‌ها در نزدیکی زمین است؛ نه ملاً اعلی، چنان‌که آیه می‌گوید، چون اگر در ملاً اعلی بود ما نمی‌توانستیم ببینیم.

هشت. اگر شیاطین می‌توانند اسرار را از زبان ملائکه بگیرند و به کاهنان بدهند، چرا نمی‌آمدند افکار مسلمانان را بگیرند و به آنها بدهند، این کار که در دسترس تر است.

نه. اصلاً چرا خداوند از اول جلو آنها را نگرفت، چرا گذاشت بالا بروند که بعد نیاز به شهاب باران باشد.»

اینها اشکالات فخررازی است. احمد محمد خلف الله می‌گوید: اگر فخررازی از اول در می‌یافت که قرآن در پی مبارزه با این عقیده جاهلی و ویران ساختن آن با روش خاص خود است؛ نه اینکه اینها واقعیتی داشته باشد، و اینکه سیاست قرآن در این مسئله مثل مبارزه با شراب خواری گام به گام است؛ اگر اینها را می‌دانست و توجه داشت، خودش و دیگران را به زحمت نمی‌انداخت و اعلام می‌کرد که قرآن، تصورات مردم را به گردن خود آنها می‌گذارد، و در اینجا که این باور را پذیرفته، نه چون درست و واقعی بوده، بلکه برای این پذیرفته که آن را به تدریج ویران کند. لذا اول می‌پذیرد، بعد با مرور زمان آن را از بین می‌برد. به همین دلیل قرآن بر مردم، با عادات و رسوم و عرفیات خودشان احتجاج می‌کند. نسخ در تشریح هم به همین جهت قرار داده شده است.

بنابراین روشن است که قرآن قصه‌هایی را نقل می‌کند و برای پیامبری و حقانیت پیامبر شاهد می‌آورد که اهل کتاب به عنوان تاریخ باور داشته‌اند؛ نه آنچه را که تاریخ واقعی است. و به همین دلیل نمی‌توان بر پیامبر و قرآن اعتراض کرد که این قصه‌ها اشتباهات تاریخی است. و اگر شما این قضایا را تاریخ می‌دانید باید تعجباً بپذیرید و حال آن که نمی‌توانید بپذیرید؛ چون خلاف واقع است.

البته در مواردی مانند تولد عیسی و ابراهیم واقعیت است. اینکه ابراهیم یهودی و نصرانی نبوده واقعیت است؛ چون ابراهیم قبل از موسی و عیسی بوده، اما آنجا که قرآن در مقام تربیت است و پند و عبرت و هدایت و ارشاد می‌دهد لازم نیست تاریخ درست باشد. و اینکه قرآن به همان داستان‌های مشهور و رایج بسنده کند، چیزی است که نقد ادبی و بلاغت عربی آن را تجویز کرده درست می‌شمارد و نویسندگان بزرگ بر همین منوال رفته‌اند. بنابراین اشکالی بر قرآن متوجه نیست.

این سخنان را محمد احمد خلف الله در صفحه ۸۷ تا ۹۱ کتاب خود گفته و من عمداً با این تفصیل نقل کردم که انگیزه بیشتری در شما ایجاد شود.

در ادامه محمد احمد خلف الله در قصه موسی و فرعون، مطالبی را به عنوان اصل مسلم یعنی حادثه تاریخی و واقعی نقل می‌کند، سپس حاشیه نویسی که کاسه از آتش داغ تر است به او حمله می‌کند که چرا آن نظریه را که در آنجا مطرح کرده‌ای در اینجا فراموش کرده‌ای؟ مثلاً در فرستاده شدن موسی به سوی فرعون همراه با نه معجزه (تسع

آیات) محمد احمد خلف الله، آن را واقعی می داند. استاد خلیل عبدالکریم در مقام ردّ و اعتراض بر او و دیدگاهش در زمینه لباس و اقعیت پوشاندن به این قضایا می نویسد:

«أما الأوعر؛ فانه يعتبر حكاية موسى و فرعون، و خروج بنى اسرائيل من مصر، و ضرب ملأ فرعون بالجراد و الضفادع و القمل و الدم، و تحدى موسى للسحرة، و انقلاب العصا الى حية أو ثعبان أو جانّ، نقول إنه يعتبر كلّ هذه الحكايات تاريخاً، مع أنّه لا يوجد في العالم بلد أحرص على تدوين تاريخه كتاباً كمصر، و ليس في التاريخ المصرى شيء منها، و مع ذلك فقد عدّها المؤلف قصصاً تاريخياً.»

می گوید خشک تر و بی حاصل تر از آنچه گذشت حرف این آقا است که حکایت های مربوط به موسی و فرعون، و هجوم ملخ ها و ... به لشکر فرعون، و مبارزه موسی با ساحران و تبدیل شدن عصا به اژدها را تاریخ می شمارد. با آن که هیچ ملّتی حریص تر از ملّت مصر بر ثبت تاریخش نبوده، و در عین حال، هیچ یک از این قضایا در تاریخ مصر ثبت نشده است.

خلیل عبدالکریم بر خلف الله اشکال می کند که تو که مصری هستی و تاریخ مصر را خوب می شناسی، چگونه بر این قضایا لباس تاریخ پوشانده ای. اینها همه توهمات اهل کتاب و عرب مجاور و همسایه ایشان است؛ قرآن هم از آنها استفاده کرده، و گر نه، نه فرعونى هست و نه موسایی. همه تخیلات و تصوّرات عرب است. می گوید مصر، تاریخ و رویدادهای خود را روز به روز ثبت کرده است؛ مانند چینی ها. با وجود این، اصلاً در صفحه های تاریخ، نامی از موسی و بنی اسرائیل و شکافته شدن دریا و موسی و فرعون و غرق شدن نیست، همه افسانه های عرب بوده و قرآن از آنها برای هدف خود به عنوان ابزار استفاده کرده است.

❁ چنین افرادی راهیابی و نفوذ این همه مطالب را به عرب و ادبیات عرب، چگونه

توجیه می کنند؟

استاد معرفت: امت عرب این را می دانسته، ابن خلدون هم بیان کرده است؛ می گوید: عرب در همسایگی یهود واقع شده بودند. و به امر آفرینش و مسائل تاریخ و سرگذشت پیامبران و امت های پیشین اشتیاق داشتند. چنان که هر انسانی به این مطالب کم و بیش مشتاق است. و یگانه مرجع علمی در جزیره العرب یهود بودند. عرب نزد ایشان می رفتند و این گونه مسائل را می پرسیدند. آنها هم این قصه ها را می گفتند و

عرب به همین قصه‌ها دلخوش بودند. حتی در تاریخ آمده که داستان رستم و اسفندیار در جزیره العرب مطرح بوده و نقل می‌شده و همین داستان‌ها که بعد در شاهنامه فردوسی به نظم کشیده شد، پیش از ظهور پیامبر اسلام در مسجد الحرام مطرح می‌شده است.

● ارزیابی شما از این نظریه چیست، آیا می‌توان آن را پذیرفت یا نه، و اگر نمی‌توانیم بپذیریم، چگونه باید از آن پاسخ داد؟

استاد معرفت: برای جواب دادن به این دیدگاه خیلی به زحمت افتادیم. سه سال تلاش شبانه‌روزی کردم و از هر امکاناتی استفاده کردم؛ از منابع داخلی و خارجی و مراکز مختلف جهانی برای فهمیدن یک قصه کمک گرفته‌ام، گاهی سؤال را روی اینترنت می‌فرستادیم تا پاسخ برای ما بیاید. البته گروه‌های زیادی به ما کمک کردند. این گونه موارد مانند این است که دیوانه‌ای سنگی در چاه می‌اندازد و هزار عاقل را به زحمت می‌افکند. منفی‌بافی کار آسانی است، به راحتی می‌گوید اینها تصورات و تخیلات است، دلیل آن هم این است که در تاریخ مصر نوشته نشده. حال کسی نمی‌رود تاریخ مصر را مطالعه کند. اگر هم بروند در تاریخ مدون مصری این چیزها نیست.

ما در اینجا دو جواب داده‌ایم. یک جواب کلی؛ و آن این است که ایشان (محمد احمد خلف الله) می‌گوید اصلاً این یک اسلوب ادبی است، فن خطابه همین است. در فن منطق و استدلال که یکی از شاخه‌های آن فن خطابه است، بر مشهورات تکیه می‌شود. یعنی در جایی که سخن گفته می‌شود اگر مطلبی میان مخاطبان شهرت دارد و پذیرفته شده است، از آن برای اثبات مطلب استفاده می‌شود.

اما این سخن ایشان در وقتی درست است که مخاطب کلام، گروه خاصی باشند. آیا مخاطب قرآن فقط امت عرب است؟ وقتی گفته می‌شود «نوشدارو بعد از مرگ سهراب»، این در محیط ما مفهوم دارد، اما همین مثال را در اروپا بزنید مفهوم نیست. صد مرتبه هم تکرار شود هیچ نمی‌فهمند. در ایران می‌فهمند. چون در اینجا افسانه مردمی است. پس مخاطب این ضرب‌المثل فقط باید ایرانیان باشند تا قابلیت تفهیم را داشته باشد. این مقتضای بلاغت است. بلاغت این نیست که در خطابه‌ای که مخاطب آن همه بشریت برای ابدیت هستند و الی الناس كافة آمده از این افسانه‌ها استفاده شود.

صاحبان دیدگاه سوم بی گذار به آب زده اند. این راه جواب نیست؛ نمی توانید جواب بدهید بگویید نمی دامن. اینها آمده اند از قرآن با این شکل دفاع کنند، اما قرآن را کوچک کرده اند و سطح آن را پایین آورده اند. قرآن را محدود کرده اند به عرب، آن هم عرب عصر جاهلی؛ چون عرب امروز هم این افسانه را اگر افسانه باشد قبول ندارد. این محدود ساختن قرآن و از بهره وری ساقط کردن آن است. اینها اگر چه در سنگر دفاع از قرآن و حمایت از آن اینها را گفته اند، اما نمی دانند چه صدمه ای به قرآن زده اند. این جواب کلی به این دیدگاه است.

در پاسخ مشروح و جزئی به این قوم می گوئیم: چه چیزی شما را وا داشته که چنین تصویری درباره قرآن داشته باشید؟ خواهند گفت: ما در قرآن گزاره هایی می بینیم که بسیاری از آنها یا هیچ یک از آنها واقعیت ندارد. راه چاره این است که بگوییم اینها باورهای عرب بوده که قرآن از آنها به عنوان معبر استفاده کرده است. می گوئیم کدام گزاره ها؟ یک یک قصه ها را بر می شمارند. تا یک صفحه و نیم عناوین این داستان ها را ذکر می کنند و ادعا می کنند همه اینها جزء افسانه های متداول بین عرب جاهلی بوده است.

در اینجا باید شواهد آنها را بررسی کرد، از این جهت ما یک یک این موارد را بررسی کرده ایم و سراغ تاریخ و سنگ نوشته ها و آثار باستانی موجود در موزه های مصر رفته ایم و حتی شماره سنگ ها و تابلوهای مورد نظر را ذکر کرده ایم.

در زمان امام حسن عسکری (ع) فیلسوفی به نام ابن اسحاق کندی وجود داشت که از نوادگان اشعث بن قیس کندی بود. عرب، برخی از آراء او را بر اندیشه های ابن سینا ترجیح می دهد. ایشان برای مدت شش ماه درس خود را تعطیل کرد تا تناقضات قرآن را جمع آوری کند. وی مشرب الحادی داشت، ولی از لحاظ فلسفی قوی بود. برخی از شاگردانش که از مریدان امام حسن عسکری (ع) بودند این خبر را به امام دادند.

باید توجه داشت، وجوه اصلی اعجاز قرآن ده تا است که به همه آنها تحدی نشده است، اما به نبود اختلاف در قرآن تحدی شده است: «و لو کان من عند غیر الله لوجدوا فيه اختلافاً کثیراً». این تعبیر، تحدی است. می گوید چون در قرآن اختلاف نیست پس کلام و حیانی است. البته از این نکته برای محکوم کردن قرآن استفاده کرده اند که از زمان ابن عباس شروع شد و تناقضات و اختلافات قرآن مطرح می شد و پاسخ داده می شد. امام عسکری (ع) پیامی را از طریق یکی از شاگردان به ابن اسحاق داد؛ مبنی بر اینکه

«متکلم به این کلام اگر به تو بگوید: مقصود من از این جمله ها جز آنچه تو برداشت کرده ای بوده است؛ این برداشت توست، بنابراین اگر اعتراضی بر آن وارد است، اعتراض به برداشت توست، چه پاسخی داری؟» وقتی ابن اسحاق این اشکال را از زبان شاگرد خود شنید، فهمید این سخن از او نیست. پرسید: این اشکال را از کجا آورده ای؟ وقتی فهمید از امام عسکری (ع) است گفت: «أنتی به من عین صافیة»؛ سخن را از سرچشمه ای پاک و زلال آورده ای. سپس تمام اوراقی را که نوشته بود سوزانید و کلاس درس خود را از فردا شروع کرد.

این جواب امام (ع) در عین اینکه پاسداری از مرزهای اسلام است، برای ما ارائه طریق نیز هست؛ زیرا نوع شبهاتی که امروزه در مورد قرآن مطرح است همین گونه است. یعنی برداشت نادرستی از قرآن می کنند، و براین مبنا بر آن اشکال وارد می کنند. بنابراین باید نحوه برداشت غلط آنها را تحلیل کنیم تا بتوانیم پاسخ آنها را بدهیم.

❁ لطفاً در صورت امکان نمونه ای از این گونه برداشت های نادرست را با پاسخ آن بفرمایید.

استاد معرفت: مثلاً در آیه ۳۸ سوره قصص، آنجا که فرعون به هامان دستور می دهد که از آجر، برجی بلند بسازد تا وی بتواند به خدای موسی دست پیدا کند می فرماید:

«و قال فرعون یا ایها الملائما علمت لکم من إله غیرى فأوقد لی یا هامان علی الطین فاجعل لی صرحاً لعلی أطلع إلی إله موسی و إتی لأظنه من الکاذبین»

مفسرین در این مورد دچار سرگردانی شده اند و این آیه را جدی گرفته اند، و به همین دلیل دچار اشتباه شده اند. موسی آن هنگام که توسط دختر فرعون از آب گرفته شد و به نزد ملکه برده شد؛ در زمان فرعون «رامسس» بود که فتوحات زیادی دارد و بیگانگان را از کشور مصر بیرون راند؛ و از جمله بنی اسرائیل را. موسی از کودکی تا سی سالگی در آنجا بود. ده سال نیز پیش شعیب در مدین به سر برد. هنگامی به مصر برگشت که چهل سال داشت و رامسس مرده بود و فرزند بزرگ او «منفتاح» پادشاه وقت بود. موسی و منفتاح، هم بازی و هم سن بودند. گفت و گوهای موسی و منفتاح سال ها به طول انجامید و بر اساس گزارش تورات، چهل سال ادامه داشت. قرآن نیز طولانی بودن این گفت و گوها را تأیید می کند. در نتیجه گزارش موجود در آیه فوق که

از زبان فرعون است بیانگر این است که فرعون با این تعبیرات می‌خواسته موسی را مسخره کند، و سخن او شوخی و طنز است، و گرنه فرعون می‌دانست آسمانی که موسی می‌گوید با ساختن یک برج مثلاً ۱۵ طبقه نمی‌توان به انتهای آن دست یافت. چون کوه‌های بسیار بلندی هم در منطقه وجود داشته است. فخررازی هم می‌گوید این سخن فرعون، شوخی است نه جدی.

برخی به اشتباه، برج بابل (واقع در شهر حله عراق) را همان صرح می‌دانند، حال آن‌که هیچ ارتباطی با فرعون ندارد. چنان‌که در تفسیر داستان نوح و ماجرای کشتی اوبه اشتباه دنبال «کوه جودی» هستند؛ حال آن‌که عرب به هر بلندی جودی می‌گوید. پس منظور قرآن این است که کشتی نوح بر بلندای مکان مرتفعی نشست تا در گل و لای و لجن زمین فرو نرود. بنابراین کوه آرات را که آرامنه به عنوان جودی ادعا کرده‌اند نادرست است.

برخی گفته‌اند: ما هم می‌دانیم سخن فرعون، شوخی است، اما بر پایه این آیه باید در زمان فرعون، صنعت آجرسازی وجود داشته باشد؛ در حالی که تاریخ نشان می‌دهد که مصریان با صنعت آجرسازی در آن زمان (۱۲۵۰ سال پیش از میلاد) اصلاً آشنا نبوده‌اند و تنها از سنگ استفاده می‌کرده‌اند!

اما در خاک برداری‌های ساحل نیل، باستان‌شناسان به معبدی دست یافته‌اند که تمامی آن از آجر است و پنج هزار سال قبل از میلاد ساخته شده است. همچنین در کنار نیل، مقبره‌هایی مربوط به سه هزار سال قبل از میلاد کشف شده که سقف آن از آجر است. فرید وجدی در دائرة المعارف قرن‌عشرین، یک جلد را به مصر و تمدن مصری اختصاص داده و بابتی را با عنوان «تعرف المصریون علی صناعة الأجر منذ خمسة آلاف و أربعمائة سنة قبل الميلاد» گشوده است؛ یعنی آشنایی مصریان با صنعت آجرسازی از ۵۴۰۰ سال پیش از میلاد.

اشکال دیگری که به این آیه شده این است که گفته‌اند: شخصی به نام «هامان» در دستگاه فرعون وجود نداشته است؛ زیرا این هامان مربوط به ۶۰۰ سال بعد است. این سخن را بر اساس «داستان استیر» در مجموعه عهد عتیق بیان می‌کنند. خشایار شاه، شاهنشاه ایران وزیری داشت به نام هامان، که او با توطئه دست یابی به استیر، دختر زیبای یهودی که در اختیار شاهنشاه بود، علیه یهودیان سخن چینی کرد، و فرمان قتل همه یهودیان را از شاهنشاه گرفت. وقتی استیر به واسطه عموی خویش مُردخای یهودی

از توطئه هامان مطلع شد، شاه را از این نقشه هامان با خبر ساخت، شاه نیز فرمان قتل هامان را صادر کرد و مردم یهود همه به واسطه استیر نجات یافتند. که یهودیان هنوز این روز را به عنوان «عید نجات» جشن می گیرند. بنابراین کسی در دربار فرعون به نام هامان وجود نداشته است.

ما دو پاسخ داریم؛ اول اینکه آیا این قصه که در تورات آمده، واقعیت دارد یا افسانه است؟ آیا واقعاً خشایار شاه وزیری به نام هامان داشته است؟ شما با مراجعه به متون تاریخی از جمله آثار هرودت، که در زمان خشایار شاه به ایران آمده برای نوشتن تاریخ ایران، اصلاً به چنین اسم و وزیری بر نمی خورید. در تاریخ باستان ایران، نیز نامی از هامان نمی یابید. پس این مسئله ای را که شما مطرح می کنید دروغ است، چون نام هامان به عنوان وزیر خشایار شاه فقط در تورات آمده است، در هیچ جای دیگر این مطلب نیست.

پاسخ دوم این است که قرآن، هرگاه اسامی غیر عربی را می خواهد به کار برد آن را تغییر داده و معرب می کند مثلاً موشه را به موسی تبدیل می کند. شما در قرآن کلمه ای که غیر معرب باشد نمی یابید. پس «هامان» کیست؟ هامان معرب «آمون» است. آمون معبد بزرگی است در شمال مصر که جایگاه خدایان است و تمام کهنه معبد، به نام «آمون» خوانده می شدند. یکی از بزرگ ترین این کاهنان، فردی است که قرآن از او به نام هامان یاد می کند. او علاوه بر آن، مهندس ساختمان هم بود. لذا همه معابد زیر نظر او بود. پس جا دارد که فرعون به او دستور دهد که برج بسازد. بنابراین، بسیاری از این شبهات، با اندک کاوشی جواب داده می شوند.

● عناصر هنری در قصه های قرآن، چه جایگاهی دارد و روش هنری روایت قصه در

قرآن چه ویژگی دارد؟

استاد معرفت: اساس کار دعوت و تبلیغ در قرآن بر هنر است. یعنی آنچه که باعث جذب قرآن در قلب ها شده زیبایی هنری قرآن است. قرآن، داستان را در قالب و شیوه ای زیبا و هنری و متحرک و زنده ارائه می کند. قصه را خشک نقل نمی کند. یعنی، با اینکه قرآن، بسیار مقید است که هیچ تحریفی در واقعیت داستان رخ ندهد، ولی در عین حال، همان واقع را در سبک و قالبی هنری ارائه می دهد، بدون هیچ گونه اضافاتی.

قرآن، واقعیات را در قالبی هنری، بدون هیچ گونه تصرفی در متن واقع ارائه کرده است. همچنان که همه ادیان به این ویژگی قرآن اعتراف نموده اند. یعنی در عین مقید بودن و پایبندی به واقعیات، تاریخ را با شیوه ای هنری ارائه کرده است. شعراء یا ادیبانی که داستان های تاریخی را در قالب شعر و رمان ارائه نموده اند، بسیار از نظر هنری موفق بوده اند. مثلاً جرجی زیدان در «روایات اسلامی» که بیست جلد است، تمام جریانات وقایع تاریخ اسلام را حلقه حلقه به صورت رمان درآورده است که بسیار زیباست. ولی بشر، برای هنری کردن یک اثر، باید به آن چیزهایی را اضافه یا کم کند. در حالی که قرآن بدون این اضافات و تخیلات، متن واقع را به صورت هنری و زنده در آورده است.

ابن اثیر، می گوید: «قرآن در تمثیل و استعاره از همان قالب زبان عربی استفاده کرده است؛ ولی تمثیلات و استعارات قرآن، اصلاً قابل مقایسه با استعارات عربی نه در زمان نزول و نه بعد از آن نیست».

بنابراین، هیچ یک از قصص قرآن، نه مبالغه دارد و نه زبان حال است. بلکه متن واقع است.



لازم به یادآوری است، تلاش ها و بررسی هایی که در این گفت و گو بدان اشاره شده در اثر جدید استاد با عنوان «شبهات و ردود، حول القرآن الکریم» انتشار یافته است. فصل پنجم این کتاب، با عنوان «القصص القرآنی، علی منصّة التحقیق» به این موضوع اختصاص دارد. مشخصات کتاب شناختی این اثر از این قرار است:

شبهات و ردود، حول القرآن الکریم، چاپ اول، ۱۴۲۳ق، قم، مؤسسه التحقیق.

این کتاب پیش از این در همین فصلنامه معرفی و گزارش شده است. ر.ک: شماره ۳۲، بهار ۱۳۸۲، صفحه ۲۳۰ تا ۲۳۸.

مشخصات کتاب خلف الله نیز چنین است: الفن القصصی فی القرآن الکریم، عرض و تحلیل بقلم خلیل عبدالکریم، سینا للنشر و مؤسسه الانتشار العربی، الطبعة الرابعة، ۱۹۹۹.